

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ويشكل الوجه الأول».

بحث در آیه شریفه نفر بود که فرمودند به سه وجه میتوانیم بر حجیت خبر واحد استدلال کنیم، ایشان بعد از بیان آن سه وجه حال درصدد نقاش در آن سه مورد بر می آیند.

وجه اول این بود که در آیه شریفه وجوب عقلی حذر با وجوب شرعی آن ملازمه دارد چراکه محبوبیت عقلی حذر معنایش لزوم شرعی حذر خواهد بود و این در صورتی معنا دارد که قول مخبر حجت باشد در نتیجه خبر واحدی که حذر را در پی دارد حجت است.

مرحوم آخوند معتقد است که این ملازمه عقلا و شرعا منفی و باطل است، ملازمه عقلی باطل است چون دو گونه حذر داریم حذری که واجب است مثلاً احتمال عقاب است مثل موارد علم اجمالی که احتمال عقوبت در ارتکاب تمام اطراف وجود دارد عقل می گوید ترک کن و برحذر باش چون ممکن است عقاب شوی؛ اما در مقابل برخی حذر ها مستحب است یعنی احتمال عقاب داده میشود ولی چون قبح عقاب بلا بیان وجود دارد نافی عقاب قطعی است پس خوب است انسان ترک کند و بر حذر باشد تا مصلحت واقع را درک کند، در نتیجه حال که دو گونه حذر داریم دلیلی بر اینکه حذر مطلقا واجب است وجود ندارد بلکه باید ملاک حکم عقل را در نظر گرفت.

اما ملازمه شرعی نیز صحیح نیست چراکه قول به عدم فصل بین حسن حذر و وجوب حذر مفید نیست، بلکه باید قول به عدم فصل باشد به این معنا که اثبات کنید بین حسن و وجوب فاصله ای نیست و به مجرد حسن عقلی وجوب شرعی نیز بار می شود.

اما وجه دوم که فرمودند انذار غایت نفر است و اگر حذر واجب نباشد وجوب انذار لغو است، این استدلال نیز صحیح نیست؛ چراکه اولاً؛ آیه شریفه دلالت بر وجوب حذر حتی بر فرض عدم حصول علم نیست، وجوب حذر اگر مطلق بود حتی بر فرض عدم حصول علم مردم خوب بود ولی چنین اطلاقی از آیه برداشت نمی شود و اینکه آیه دال بر غایت بودن تحذر نیست تا اطلاق داشته باشد، تنها چیزی که آیه شریفه بیان می کند وجوب نفر است تا معالَم دین را بیاموزند و به دیگران آموزش دهند؛ اما اینکه آنان چه می کنند متحذر می شوند مطلقا حتی در فرضی که علم به صحت ندارند یا نه باید متحذر شوند چه علم داشته باشند چه نداشته باشند، در مقام بیان این نکته نیست.

ثانیا؛ اگر بر فرض بپذیریم که آیه در مقام مطلق انذار است، برای استدلال به حجیت خبر واحد صحیح نیست چون ادعا بر حجیت مطلق خبر ثقة است نه خصوص خبری که انذار دارد، اگر خصوص خبر انذار دار باشد، باید تنها اخباری که دال بر

و جوب هستند یا در فرض ترک وعده به عذاب و عقاب دارند حجت باشد که مدعای مستدل به آیه شریفه مطلق خبر است، به دیگر عبارت؛ شان راوی تنها نقل روایت است نه اینکه به عنوان انذار کننده و بر حذر دارنده نیز در جامعه حاضر شود.

البته به این وجه اشکال می کنند که در صدر اسلام راوی و منذر دو شخص و دو جایگاه نداشتند بلکه همان کس که اخبار می داد، انذار نیز می کرد کسی دیگر انذار نمی کرد، لذا اگر قائل به حجیت خبر حاوی انذار باشیم خبر غیر انذاری نیز به قول عدم فصل حجت خواهد بود، چراکه قولی که تفصیل بین اخبار بدهد وجود ندارد بنابراین خبری حاوی انذار و غیر حاوی آن حجت خواهد بود.

توضیح عبارت

«و يُشكّل الوجه الأوّل»، به وجه اول اشکال می شود «بأنّ التحذّر لرجاء إدراك الواقع»، تحذر برای ادراک واقع، تحذّر یعنی ترسیدن. به امیدی که انسان ادراک را واقع کند. «وعدم الوقوع في محذور مخالفت»، در محذور مخالفت با واقع، گرفتار نشود. محذور مخالفت واقع چیست؟ «من فوت المصلحة»، محذور فوت مصلحت یا وقوع در مفسده است. «حسن». این تحذّر «حسن و ليس بواجب». به عبارت اخري، در وجه اول مستدل گفت حذر استحبابی نداریم. حذر به ملازمه عقلیه واجب است. مرحوم آخوند می فرمایند: خیر حذر استحبابی نیز وجود دارد.

آنجائی که «ولیس بواجب»، یعنی «لیست تحذّر بواجب فی ما لم یکن هناك حجة علی التکلیف»، آنجائی که حجت بر تکلیف نباشد. حجت یعنی بیان. در مواردی که بیان تکلیف نیست برائت عقلی که مفادش همان قاعده قبح عقاب بلا بیان است، جاری است و دیگر احتمال عقاب نیز داده نمی شود، البته در همین فرض احتیاط امری پسندیده است و به عبارتی تحذر نیز حسن خواهد بود؛ اما اگر قبح عقاب بلا بیان جاری نشود مثل موارد علم اجمالی، احتمال عقاب داده می شود حذر نیز واجب می شود.

«ولم یثبت»، این ولم یثبت، می خواهد ملازمه شرعیه را رد کند. «ولم یثبت هاهنا عدم الفصل»، عدم الفصل در اینجا ثابت نیست. «غایته عدم القول بالفصل»، یعنی قول به عدم فصل نداریم بلکه عدم القول بالفصل داریم. غایته، یعنی غایت چیزی که ثابت است عدم قول به فصل است. عدم قول به فصل هم به درد ما نمی خورد. بگوییم یک کسی بگوید حذر مستحب است و واجب نیست. این مستدل در وجه اول گفت هر کسی که می گوید حذر مستحب است می گوید واجب نیز هست. و هر کسی که می گوید حذر واجب نیست می گوید مستحب هم نیست. فقیهی نداریم بگوید که «حذر مستحب و ليس بواجب»، مرحوم آخوند می گوید اینکه می گوید کسی را ندارید یا قول به عدم تفصیل دارید، صحیح نیست و ما چنین قولی نداریم. بله، عدم القول بالفصل، یعنی ندیدیم کسی بیاورد تفصیل بدهد، این به درد اجماع مرکب نمی خورد.

«والوجه الثاني»، یعنی و یشکل «الوجه الثاني والثالث بعدم إحصار فائدة الانذار بإيجاب التحذّر تعبداً»، فایده انذار منحصر به وجوب تحذّر، تعبداً، یعنی و لو اینکه برای ما مفید علم نباشد، نیست. «لعدم إطلاق یقتضي وجوبه علی الإطلاق»، برای اینکه ما اطلاقی که اقتضا کند وجوب تحذّر را، «علی الإطلاق»، یعنی بگوییم که مطلقاً تحذّر واجب است. چه شما از قول منظر علم پیدا بکنید چه علم پیدا نکنید، نداریم. اگر بگوییم مطلقاً واجب است یعنی آنجائی که کسی به شما حرفی زد خبر واحد است. علم هم پیدا نکردید باید به قولش عمل کنید.

اما مرحوم آخوند می فرماید: اطلاقی در آیه نیست چراکه اصلاً آیه در مقام غایتیّت حذر نیست. «ضرورة أنّ الآیة مسوقة لبيان وجوب النفر»، آیه می خواهد به مردم بگوید که نفر واجب است. «فلو لا نفر»، «لا لبيان غایتیّة الحذر»، در این مقام نیست که بگوید حذر غایتیّت دارد. اگر در مقام حذر نبود، دیگر از این جهت نمی توانیم بگوییم حذر اطلاق دارد، چون یکی از مقدمات

اطلاق این است که متکلم در آن جهت در مقام بیان باشد. «ولعلّ»، شاید «وجوبه»، وجوب تحذر، «کان مشروطاً بما إذا افاد العلم»، آنجائی که انذار و خبر مفید علم باشد. «لو لم نقل بكونه مشروطاً به»، می‌فرماید حرف حساب این است که ما بگوییم اصلاً مشروط به افاده علم است.

اگر چنین قائل نشویم، قطعاً این احتمال وجود دارد. ولعلّ، این احتمال هست که وجوب تحذر مشروط به علم باشد. اگر نگوییم «بگونه»، که تحذر مشروط به علم است. چون ما دلیل داریم بر اینکه تحذر مشروط به علم است. «فإنّ النفر إنّما يكون لأجل التفقه»، اینهائی که کوچ می‌کنند برای این است که تفقه پیدا کنند. «وتعلّم معالم الدین»، دانستن احکام دین «ومعرفة ما جاء به سيّد المرسلین (ص) بروند و یاد بگیرند. نافرین می‌روند یاد می‌گیرند. «کی ينظروا به المتخلفين أو النّافرين»، تا انذار کنند، بها، یعنی به معالم دین، متخلفین را یا نافرین را، «علي الوجهين في تفسير الآية».

در مورد تفسیر آیه دو احتمال مطرح است:

یکی اینکه عده ای بروند مدینه خدمت پیامبر و کسب معارف کنند و بعد از اینکه به شهر خود برگشتند به افرادی که باقی ماندند احکام را بیاموزند. احتمال دیگر اینکه بر عکس عده ای بمانند احکام را یاد بگیرند و به آنهایی که به جنگ یا کار دیگری رفته اند و کوچ کرده اند و نافر هستند، آموزش بدهند

«کی ينظروا بها»، یعنی به آن معالم یا متخلفین یا نافرین یا آنهائی که باقی ماندند. بنا بر دو وجهی که در تفسیر آیه است که بر یک وجهش باید نافرین بیايند متخلفین را انذار بکنند، بنابر وجه دیگر متخلفین بیايند نافرین را انذار بکنند. «کی يحذروا إذا

أندروا بها»، به آن معالم. «وقضيته»، قضیه‌ی اینکه یک عده‌ای نفر بکنند احکام را یاد بگیرند نفر برای تفقه و تعلّم باشد، «إنّما هو وجوب الحذر عند إحراز أن الانذار بها»، حذر واجب است، ترس واجب است هنگامی که وقتی آن کسی که دارد انذار می‌کند، مخاطب احراز کند که این انذار همان احکام پیامبر (ص) است؛ یعنی علم پیدا بکند که این منذر اشتباه نکرده و همانی را که رفته یاد گرفته، همان را دارد یاد می‌دهد.

در کلام برخی از شارحین بود که نافرین بعد از تعلیم باید آموزش بدهند و تعلیم کنند و معنای تعلیم این است که دانش آموز علم پیدا کنند به آنچه که معلم گفته است عین واقع است، البته در برخی موارد علم در مقابل ظن نیست بلکه مراد مطلق دانش است و اعم از علم و ظن و اطمینان است گرچه متبادر از علم تقابل با ظن است.

خلاصه اینکه مرحوم آخوند می‌فرمایند آیه در مقام وجوب نفر است چه افاده علم بکند یا نکند و اصلاً در مقام بیان حذر و کیفیت آن نیست.

«ثمّ إنّهُ أَشْكَلُ إِيضاً»، یک جواب دومی هم داده شده «بأنّ الآية لو سلّم دلالتها علي وجوب الحذر مطلقاً»، اگر آیه دلالت بر وجوب حذر بکند، مطلقاً، یعنی چه برای دیگران افاده علم بکند چه نکند، اما «فلا دلالة لها علي حجّية الخبر بما هو خبر»، دلالتی نیست برای آیه بر حجیت خبر «بما هو خبر»، یعنی مدعا این است که خبر ما هو خبر. اشکال این است که آیه‌ای را دلالت ندارد چراکه «حيث إنّهُ ليس شأن الراوي إلاّ الإخبار بما تحمّله»، شأن راوی اخبار است به آنچه که تحمل کرده؛ تحمّل، یعنی آنی که دریافت کرده. «لا التخويف والإنذار»، راوی شأنش تخويف و انذار نیست، «وإنّما هو» تخويف و انذار شأن مرشد و مجتهد نسبت به مستبشر است. مرشد آن کسی که راهنمایی می‌کند، و آن کسی که راهنمایی می‌کند هم تبشیر دارد و هم انذار دارد. مجتهد هم همینطور، مجتهد می‌گوید این حرام یا واجب است پس به دلالت التزامی دلالت بر انذار دارد؛ اما مخبر، مخبر می‌گوید: «قال الصادق عليه السلام هذا واجب»، این دارد خبر می‌دهد من حیث هو خبر، در آن انذاری وجود ندارد.

در صحاح اللغة، آنجا گفته «الإنذار هو الإبلاغ»، در آیه داریم «لينذروا»، ندارد «ليخبروا»، انذار يعني ابلاغ. بعد مي‌گويد «ولا يكونوا الا في التخويف»، ابلاغي که در آن ترساندن هم باشد مراد است. مرحوم آخوند مي‌فرمايد: اين اشكال را ما مي‌توانيم جواب بدهيم «قلت لا يذهب عليك أنه ليس حال الرواة في الصّدْر الأوّل»، حال رواة در اول در صدر اسلام «في نقل ما تحمّلوا من النّبي»، در نقل آنچه که از پيامبر دريافت کردند «صلي الله عليه و علي اهل بيته الكرام او الإمام»، يعني «ما تحملوا من الامام من الأحكام»، احكامي که تحمل کردند و دريافت کردند در نقلشان «إلي الأئمة»، به مردم، «ليس إلّا كحال نقلة الفتاوي علي العوام».

يعني الان ما مي‌آييم بين راوي و بين مفتي فرق مي‌گذاريم اما در صدر اول راوي همان شأنيت مفتي را داشت بعد مي‌گويد «ولا شبهة في أنه يصحّ منه»، اي: «يصحّ من نقلت الفتاوي التخويف في مقام الإبلاغ والإنذار»، در مقام ابلاغ و انذار تخويف بکنند و تحذير کنند به سبب بلا. همان طوري که از اينها صحيح است يعني از نقله فتاوي «فكذا من الرواة»، از روايت هم بايد صحيح باشد، «فالأية لو فرض دلالتها علي حجة النقل الراوي»، حالا اين نهايت حرف آخوند است اگر آيه دلالت کند بر حجيت قول راوي، «إذا كان مع التخويف»، اگر قول راوي با تخويف باشد، «كان نقله حجةً بدوناً أيضاً»، نقل راوي بدون تخويف نيز حجت است، «لعدم الفصل بينهما جزماً»، چون يقين داريم قول به فصل در اینجا وجود ندارد. و عدم قول به فصل موجود است. بين نقل راوي مع التخويف و نقل راوي بدون تخويف.

«لعدم الفصل بينهما»، يعني بين نقل راوي مع التخويف و نقل راوي بدون تخويف جزماً، «فافهم»،

وجوه مطروحه در فافهم

برای اين فافهم مرحوم آخوند چند وجه مطرح شده است:

وجه اول: دليل اين قول به عدم فصل بين تخويف وعدم تخويف چیست؟ اگر بر فرض قول راوي با تخويف حجت باشد چگونه می شود بدون تخويف نيز حجت باشد؟

وجه دوم: اگر روايتی در مقابل اين خبر تخويف دار بود که اصلاً دلالتی بر تخويف نداشت چه بايد بکنيم کدام را حجت قرار بدهيم؟ آیا طبق قول به عدم فصل، هر دو مشمول آيه نفر هستند؟ قطعاً آيه شريفة هر دو موضوع را نمی‌گويد چگونه می تواند شامل هم تخويف دار و بدون تخويف شود و و قول به عدم فصل در اینجا مفيد نخواهد بود

مطلب دوم اين است که در مع التخويف راوي مي‌آيد يا به دلالت مطابقي يا به دلالت التزامي تخويف مي‌کند. در حالي که ما یک رواياتي داريم که در آن حکم التزامي وجود ندارد مي‌گويد اين مستحب است حکم الزامي نيست که بخواهد به دلالت التزامي دلالت بر تخويف داشته باشد اين را شما چگونه مي‌توانيد مشمول بر آيه شريفة قرار بدهيد؟ در اشكال اول مي‌خواهيم بگويم اينها دو تا موضوع جداگانه‌اند. وقتي دو موضوع جداگانه شدند ديگر همان عدم الفصل هم بدرد نمی‌خورد.

آيه کتمان

يکي ديگر از آيات شريفة‌اي که براي حجيت خبر واحد ممکن است دلالت کند، آيه کتمان است. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ»، استدلال اين است که اگر کتمان حرام شد، اظهار واجب است. و اگر اظهار واجب شد قبول واجب مي‌شود. چون نمی‌شود قبول واجب نباشد، اگر بخواهد قبول واجب نباشد حرمت کتمان هم لغو مي‌شود. وجوب اظهار هم لغو مي‌شود. «ومنها آية الكتمان إِنَّ الَّذِينَ مَا أَنزَلْنَا»، تا آخر آيه، و تقريب استدلال به آيه اين است:

«إنَّ حرمة الكتمان تستلزم وجوب قبول»، در بعضی از نسخه‌ها وجوب هم ندارد. وجوب باید باشد، «تستلزم وجوب قبول عقلاً»، چون «للزوم لغویته بدونه»، چون لغویت حرمت کتمان بدون وجوب قبول لازم می‌آید. حالا یک مطلبی در اینجا است اختلافی مرحوم آخوند با شیخ دارند این را پیش مطالعه بفرمایید فردا ان شاء الله.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين